

معرفی بدعت دوستیزم

سوال: آیا مسیح انسان کامل بود؟ آیا مسیح در جسم شد یا فقط لباس جسم پوشید یا اینکه به شباهت جسم ما در آمد؟

در معرفی این سلسله مقالات اشاره کردم که به مدت چندین شماره درباره بدعت‌های

مختلفی که در طی تاریخ دوهزارساله کلیسا ظهور کرده‌اند سخن خواهم گفت و علاوه بر معرفیشان، آنها را از نقطه نظر علم الهی و مراقبت شبانی نقد خواهم کرد. فکر می‌کنم که اکثر ما خادمین، با شاهدان یهوه برخورد داشته‌ایم و شاید در مقطعی، با مبشرین آنها وارد بحث و گفتگو شده باشیم. یکی از محکمه‌پسندترین ایرادات آنها این است که در هیچ جای کتاب مقدس نامی از تثلیث به چشم نمی‌خورد. ایراد آنها منطبق با واقعیت است، و کلام خدا در هیچ جا ذکری از کلمه «تثلیث» نمی‌برد. شهود یهوه بلافاصله از این پیش‌ادعا نتیجه می‌گیرند که آموزه تثلیث مطابق با کلام خدا نیست و ساخته و پرداخته انحراف فکری کلیسای اولیه می‌باشد.

تاریخ کلیسا به ما می‌گوید که آموزه تثلیث تلاش سه قرن متفکرین و آباء کلیسا در جهت پاسخ دادن به اصلی‌ترین پرسش‌های مسیحیان راجع به شخصیت و ذات عیسی مسیح بود. انجیل‌ها حاوی دو مجموعه از سخنان عیسی هستند که در نظر نخست در تضاد با یکدیگر قرار دارند و ظاهراً یکدیگر را نفی می‌کنند. از یک سو، عیسی عواطف و خصوصیات کاملاً انسانی از خود نشان می‌دهد و مثلاً زمانی که شخصی او را نیکو می‌نامد، بلافاصله می‌پرسد: «چرا مرا نیکو گفتی؟ بجز خدا کسی نیکو نیست» با توجه به این دسته از سخنان و شنیدن گزارش‌هایی از قبیل، تشنگی عیسی، گریستن او، خستگی و خوابیدن او، اظهار عدم بی‌اطلاعی او از وقایع آخرالزمان، و بالاخره جانسپاری او، هیچ جای شکی باقی نمی‌ماند که عیسی انسان بود. ولی در همان انجیل‌ها جملاتی را از زبان عیسی می‌شنویم که خبر از الوهیت او دارند. عیسی خود را با پدر برابر می‌داند، او می‌گوید هر که مرا دیده است پدر را دیده است. یوحنا می‌گوید پدر را هرگز کسی ندیده است ولی پسر ذات پدر را مکشوف نموده است.

توجه به این سخنان، ما را با آماج پرسش‌های مختلفی روبرو می‌سازد. پرسش‌هایی از قبیل اینکه: براستی، عیسی که بود؟ رابطه خدا با عیسی چگونه بود؟ اگر عیسی واقعاً خدای پسر و شخص دوم تثلیث است، پس به عنوان خدای پسر چه رابطه‌ای با خدای پدر و روح‌القدس دارد؟ از جانب دیگر، رابطه او به مثابه یک انسان با ما انسانها به چه شکل بود و هست؟ این پرسشها، کنه‌وار گریبان مسیحیت را چسبیده‌اند و به راحتی گریبان ذهن حجاجویان را رها نخواهند کرد. کشیشان و اسقفان اولیه کلیسا (یا پدران کلیسا) سالها و قرن‌ها بر سر یافتن پاسخ مناسب و درخور این پرسشها وقت صرف کردند و گنجینه‌ای گرانبها برای ما به یادگار نهاده‌اند که لازم است آن را مورد استفاده قرار بدهیم. به یک معنا، بحث بر سر شخصیت و طبیعت عیسی مسیح و تلفیق جسمانیت و الوهیت در عیسی انسان/خدا از همان روزهای پس از قیام عیسی از مردگان شروع شد و با حرارت و شدت و حدت تا شورای کالسیدون ۴۵۱ میلادی ادامه یافت.

البته زیاد نباید ذوق زده بشویم، چونکه درست است که بلافاصله پس از اتمام کار شورای کالسیدون و به خاطر ارائه قانون ایمان کالسیدون، حرارت آن بحثها به شکل قابل توجهی فروکش نمود. ولی متأسفانه، با اینکه پس از قرن پنجم میلادی شور و حرارت بحثهای مسیح شناسی کمی دچار افول شد، ولی به مصداق آن شعر معروف که «هر لحظه به شکلی بت عیار درآید»، کلیسا تا به امروز نتوانسته است که خویشتن را از انحرافها و بدعتها کاملاً پاک بسازد و برعکس، بدعتهای مضر و ضاله هنوز هم ریشه ایمان مسیحی کلیسا را با تیشه تعالیم گمراه کننده خود هدف می‌گیرند.

ولی دوستان عزیز، خبر خوش این است که بدعتهایی که کلیسای من و شما با آن دست به گریبان است، انحرافهای تازه و ضلالت‌های نویی نیستند و دشمنانهای ما و دشمن عروس مسیح، از همان تعالیم تکراری و نخ‌نمای قرنهای اول تا پنجم استفاده می‌کند و اگر من و شما خود را با حربه‌های بیرحمانه دشمنانهایمان آشنا کنیم، به راحتی می‌توانیم نقشه‌های او را نقش بر آب بسازیم. چرا که بهترین دفاع ما در مقابل حیل‌های جهل و شب، اسلحه آگاهی و نور است.

من نیک می‌دانم که در میان عده کثیری از پروتستانها و گروههای مسیحی جدیدالتاسیس تاریخ کلیسا و به خصوص پدران کلیسا جای آنچنان عمده‌ای ندارند. علت اصلی جدایی ایشان از تاریخ کلیسا و پدران کلیسا این پیش فرض است که هر ایمان‌داری با کمک کتاب مقدس و روح‌القدس می‌تواند به حقایق الهی دسترسی پیدا کند. حال آنکه، چه بخواهیم و چه نخواهیم و صرف نظر از جایگاه پدران اولیه کلیسا در الهیات نظری ما و اینکه نقش کلیسای اولیه در مبانی الهیات ما چه باشد، دیر یا زود، باید قبول کنیم که واژه تثلیث و homoousian (در یک ذات) را پدران کلیسا و شوراهای کلیسای اولیه به ما داده‌اند. در واقع یکی از بزرگترین مسائل و چالش‌های پیش روی شورای اضافه کردن همین واژه homoousian به قانون ایمان نیقیه بود و بحث بزرگی که در آن شورا وجود داشت این بود که آیا کلیسای مسیحی اجازه دارد به جهت بیان و تشریح اصول اعتقادات خود از واژه‌هایی استفاده کند که در کلام خدا نیامده است. سرانجام شورای اساقفه با بکار گرفتن واژه هوموآسیان موافقت کردند و ماحصل کارشان را به صورت اعتراف نیقیه عرضه داشتند. تا جایی که به کلیسای اولیه و آموزه‌های پدران اولیه مربوط می‌شود، بنده شاهد طیف گسترده‌ای از طرز نگرش و عقاید مختلف در میان مسیحان ایرانی بوده‌ام. از این افراط گرفته که برخی از مسیحیان بر این اعتقادند که پدران کلیسا، به خاطر حساسیت کارش از گناه و خطا و بداندیشی مبرا و مصون بوده‌اند، تا آن تفریط ملبس به الفاظ روحانی ولی عامه پسند و پوپولیستی که می‌گوید: اگر کلام را با هدایت روح مطالعه و درک و موعظه کنیم، دیگر نیازی به دانستن تاریخ کلیسا و آموزه‌های آنها نخواهیم داشت. ولی ویژگی منحصر به فرد راستی این است که حقیقت با هیچ یک از این افراط و تفریطها سازگار نیست. حقیقت اما، چیز عجیبی است و با شعارها و احساسات ما دچار تزلزل و جابجایی نمی‌شود و لجبازانه در پی آن است که او را به خاطر دستیابی به آزادی واقعی، بشناسیم.

بدعت دوستیزم:

در همان سالهای پس از قیام عیسی از مردگان، دو بدعت مضر با فاصله نزدیک به یکدیگر مسیحیت را مورد تهاجم فکری خود قرار دادند. یکی جسمانیت عیسی را به چالش می‌کشید و دیگری الوهیت او را. بدعت دوستیزم، شاید قدیمی‌ترین بدعت مسیح‌شناسی می‌باشد. دوستیزم از کلمه یونانی دوکایون = به نظر رسیدن، اقتباس شده است و این بدعت می‌گوید که عیسی کاملاً خدا بود ولی واقعاً انسان کامل نبود. اینها برای اثبات این ادعای خود چندین دلیل محکم را ارائه می‌دادند: اول اینکه، انجیل‌ها خاطر نشان می‌کنند که عیسی از مکنونات قلبی افراد آگاهی داشت، او به راحتی خود را از دست دشمنانش خلاصی می‌داد، مثل اینکه محو بشود، یا بر روی آب راه می‌رفت.

از نظر دوستیست‌ها، اینها همگی دال بر خدا بودن عیسی بود. به عبارتی دیگر، خدا برای مدت کوتاهی در میان انسانها و به شباهت انسانها ظاهر شد تا اینکه آنها را به راه راست هدایت کند. دومین سلسله براهین دوستیست‌ها این بود که خدای کامل و پاک، نمی‌تواند و نباید جسم شده رنج‌های مربوط به زندگانی جسمانی را تحمل و تجربه نماید. به عبارتی دیگر، از شأن خدا بدور است که انسان بشود و رنج ببیند زیرا رنج و مرض و فقر و دلشکستگی و نهایتاً مرگ، تجارب دنیای جسمانی می‌باشند و به عالم روحانی و معنوی تعلق ندارند. باید توجه داشت که این بدعت از درون و بطن تعالیم مسیحی و یا عهد عتیق، سر بلند نکرد بلکه به احتمال زیاد سرچشمه آن از فلسفه افلاطون و تفکر یونانی بود که روح را پاک و جسم را ناپاک می‌دانستند و بنابراین تصور ظاهر شدن خدا در جسم برای آنها غیر ممکن بود چه برسد به رنج کشیدن خالق به دست مخلوق.

دوستیزم در عصر حاضر:

اولین و بارزترین مورد از دوستیزم را در تفکر و تعالیم ناستیسیزم (عرفان یونانی) مشاهده می‌کنیم. اشاره کردیم که سرچشمه کلی فلسفی دوستیزم تفکر یونانی است و بالاخص فلسفه افلاطونی را باید پدر بزرگ این بدعت محسوب کرد. هرچند امروزه شاید هیچ یک از کسانی را نشناسیم که خود به عنوان دوستیست معرفی کنند و یا هیچ کدام از با ناستیکها حشر و نشری نداشته باشیم، ولی هر روزه با تعالیم مختلفی در میان مسیحیان روبرو می‌شویم که همگی از نظر فلسفی با دوستیزم قرابت خونی دارند. دوستان و هموطنان ما بر اساس تعالیم کتاب آسمانی خود به ما می‌گویند با تمام احترامی که برای عیسی به عنوان پیامبر قائل می‌باشند، نمی‌توانند بپذیرند که عیسی بر روی صلیب جان سپرده است. آنها به ما می‌گویند که شخص دیگری به جای عیسی مصلوب شد و چیپی گناهکاران اینطور آمد که آن فرد مصلوب شده، عیسی پسر مریم است.

اگر با دقت به تفکر و تعالیم بعضی از گروه‌ها و گرایش‌های مسیحی نگاه کنیم، تاثیرات افکار دوستیستی را به روشنی خواهیم دید. شاید بارزترین گروه مسیحیان (حداقل آنها خودشان را

مسیحی می‌نامند) فرقهٔ Christian Science باشد. خانم مری بیکر ادی بنیانگذار این فرقه معتقد بود که انسان هر چه روحانی‌تر بشود از بیماری و سختی بیشتر فاصله خواهد گرفت تا جایی که با ایمان کامل می‌توان مرگ را نابود ساخت. این تفکر که روحانیت ما با سلامت جسمانی و اقتصادی ما رابطهٔ معکوس دارند، و هر چه روح بیشتر در ما کار کند، بیماری و فقر و جسمانیت ما کمتر برایمان زحمت ایجاد خواهند کرد، در میان بسیاری از مسیحیان نهادینه شده است. طبیعی است که هیچ یک از ما درد و رنج و سختی را دوست نداریم و طبیعی است که همه به دنبال راهی جهت گریز از سختی‌ها می‌گردیم. ولی خبر خوش کتاب مقدس این نیست که خدا دردها و فقر و رنجها را از فرزندان خود دور خواهد کرد. برعکس، گریز دائمی از رنج و سختی‌های این جهان بیرحمانه‌ترین نسخه‌ای است که برای فرزندان خدا می‌توان پیچید. کلام خدا به ما می‌گوید که خدای ما خدای جمیع تسلی‌هاست (دوم قرن ۱:۳). و به خاطر تسلی الهی است که می‌توانیم در رنجهایمان صبر داشته باشیم (دوم قرن ۱:۶). خداوند ما عیسی مسیح، روح‌القدس را با عنوان تسلی دهنده، کسی که در زمان سختی به ما نزدیک می‌شود نه اینکه ما را از آن سختی و جفا و یا فقر رهایی دهد، بلکه در حین سختی‌ها به ما فیض عطا گرداند تا «او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسیم و با موت او مشابه گردیم» (فیلیپیان ۱۰:۳). اگر دوستیزم به ما وعدهٔ فرار از جهان مادی می‌دهد و می‌گوید که روح، رنجکش نیست، کتاب مقدس به ما می‌گوید که کلمهٔ خدا در میان از زن به دنیا آمد و رنج کشید، او بندهٔ رنجکش خدا نامیده شد (اشعیا ۵۳)، و در زمان سختی و رنج و فقر و فاقه، ما را از بحرانه‌ها فراری نمی‌دهد. اگر وعدهٔ دوستیزم این است که افراد روحانی مشکلات عالم جسم را تجربه نخواهند کرد، خبر خوش انجیل این است که به خاطر رنجهایی که در این جهان می‌کشیم خدا با روح پاک خود با ما مشارکت خواهد نمود. اگر وعدهٔ دوستیزم این است که «روحانی بشوید و در خانه‌تان درد و رنج و فقر وجود نخواهد داشت»، خبر خوش پسر خدا این است که او هر روزه تا انقضای عالم با ما خواهد بود و در رنجهای زحمتکش‌ان و گرانباران با ایشان هم‌پیوغ خواهد گشت.

پیام دوستیزم این است که خدا نمی‌تواند جسم بشود. ولی پیام انجیل‌ها این است که خداوند ما واقعاً انسان شد. نه اینکه لباس جسم پوشیده باشد و زمانکیه کارش تمام شد آنرا از تن در آورده جسم را رها کرده باشد. نه آنکه او در قالب جسم ظاهر شده باشد و در پس آن نقاب جسمانی، ذات حقیقی خود را پنهان کرده باشد. انجیل مقدس متحداً شهادت می‌دهند که کلمهٔ خدا جسم شد. او واقعاً، حقیقتاً و کاملاً انسان شد و همانند یکی از ما تمامی مسائل مربوط به انسان بودن را تجربه کرد و به مرگی واقعی و هولناک جان سپرد. وعده و خبر خوش انجیل این است که او روح‌القدس تسلی دهنده را به ما عطا خواهد کرد تا ما را در سختی‌ها همراهی کرده تسلی بخشد تا اینکه ما در زمان سختی به قدرت فیض او صبر را بیابیم. او خدایی نیست که رحم باکره را مکروه شمرده باشد و ما نیز نباید زندگی ایمانی خود در جسمهای زمینی کنونی و شرایط حاضر را مکروه بدانیم. بلکه باید همصدا با پولس رسول بگوییم: «در مصیبت‌ها هم فخر می‌کنیم، چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، و صبر امتحان را، و

امتحان امید را، و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبت خدا در دل‌های ما به روح القدس
که به ما عطا شد ریخته شده است»